

متن پرسش

مساله ازلی و ابدی بشر زمینی این روزها زیاد با دوگانه «قدسی و عرفی» یا مادی و الهی یا زمینی و آسمانی یا حتی می توان دوگانه تفکر و تاریخ یا تفکر و سیاست را هم از همین سنخ دانست. دم خور هستیم. تقریباً در هر رشته ای از علوم با این مساله و دوگانه مواجه می شویم. خلاصه اینکه یک طرف ماجرا خداست و طرف دیگر انسان. این دوگانه ها به نحوی طرح می شوند که امکان جدایی و انفکاک بین خدا و بشر وجود دارد. البته حرف بیجایی نیست البته در ساحت تشریح و نه تکوین. چه اینکه در مقام تکوین همه موجودات عین الربط به خدای تعالی هستند. و اتفاقاً همین جا هم می توان این دوگانه را طرح کرد. اگر ما تکوینا عین الربط به الله هستیم پس چرا در تشریح خراب می کنیم. و اصلاً تشریح برای چیست؟ چرا ما در عالم واقع و زندگی خارجی خود این عین الربط بودن مشهود نیست؟ یا به تعبیر دیگر چرا عمل ما همیشه مطابق با نظرمان نیست؟ از اول خلقت که با نبی خدا شروع شده است مساله همین بوده یعنی در تمام تحولات بشری از صدر تا ذیل تاریخ که بنگریم دعوا بر سر همین موضوع است. دعوی ما در مشروطه همین بوده در انقلاب هم همین است. و اصلاً در رنسانس هم دعوا همین بوده. تقدیر الهی بر این بوده و هست که بشر زمینی که هبوط کرده است و در قوس نزول پایین آمده است در قوس صعود بازگردد و دوباره الهی شود. لذا انبیا را فرستاد (تذکر این نکته بد نیست که با همین نگاه به خطبه های نهج البلاغه پیرامون فلسفه نبوت رجوع نمایم) حالا سوال این است که چگونه و با چه مکانیزمی قرار است بشر زمینی الهی شود. (البته توجه داریم که تعبیر بشر زمینی به معنای بشر منقطع از الله نیست) در پاسخ گفته می شود با تدین به ادیان الهی بشر الهی می شود. (بد نیست با همین نگاه به مساله تعدد ادیان در طول هم نگاه شود. در واقع بپذیریم که دین امری تاریخی است البته نه به معنای لیبرال کلمه) باز سوال می پرسیم که چگونه باید دینداری کرد؟ آیا دینداری مثل آموزش رانندگی است که با رعایت یک سری قوانین روتین و شناخت اجزای اتومبیل حاصل شود و پس از مدتی تمرین و با ملکه شدن رانندگی دیگر مشکلی نباشد؟ اگر دین اینگونه باشد که چه جذابیتهایی دارد؟ و اصلاً چه نو به نویی برای بشر با چنین دینی حاصل می شود؟! اما به نظر می رسد اگر دینداری اینگونه باشد تاکیدات بیش از اندازه اولیا دین بر مقوله بصیرت بی وجه می باشد. (اساساً مساله ثابت و متغیر دین هم از همین زاویه نگاه تولید می شود) دو پاسخ به این مساله داده شده است. پاسخ اول که مقدم است پاسخی است که دینداران به مساله داده اند. یعنی همین که دین که مشخص است چیست عمل کن برو جلو. پاسخی از سر ساده انگاری و سهل اندیشی. یعنی در این دوگانه فقط خدا را دیده و بس. و این طرف موضوع اصلاً مهم نیست برایش. پاسخ دوم را که

موخر است بشر جدید بعد از رنسانس با لیبرالیزم و اومانیزم و سکولاریزم داده است. یعنی بر عکس گروه نخست طرف خدا را کلا نادیده انگاشته است و بشر را دیده فقط. من الان صرفاً در صدد طرح دوگانه الهی و زمینی نیستم. این دوگانه را که خیلی ها بهتر از من می شناسند و فوراً پاسخ می دهند باید الهی شد و بس. به فرض پذیرش این پاسخ! باید گفت صحبت در چگونگی دینداری است نه در اصل تدین. آیا این پرسش عبارت اخری عقل تاریخی است؟ اگر انقلاب اسلامی مسیر سومی باز نکند چه ارزشی دارد؟ از اینکه پراکنده گویی شد عذرخواهم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: از آنجایی که انسان دارای ابعاد مختلف است و همواره باید سیر به فعلیت درآوردن جنبه‌ی امکانی خود را ادامه دهد، نمی‌توان گفت عمل ما مطابق نظمان نیست بلکه باید متوجه بود وجوه مختلفی داریم که هر وجهی عمل خاصی را به صحنه می‌آورد. نکته‌ی اصلی سؤال که به قول شما گشودن مسیر سومی از طریق انقلاب اسلامی است؛ بسیار نکته‌ی مهمی است و بحث در مورد آن هم از حدّ یک سؤال و جواب بیرون است. همین اندازه بدانید که بعد از رنسانس بشری در کلّ عالم متولد شد که بیشتر معنای خود را در زندگی شهری دنبال می‌کرد و شهر به معنای جدیدش وارد تاریخ شد و امثال هگل بسیار متفکرانه در این مورد فکر کردند و طرح جامعه‌ی مدنی به آن شکل خاص خود را به میان آوردند که از یک طرف جواب تمایل زندگی شهری را می‌داد و از طرف دیگر باورهای دینی امری شخصی و فردی می‌شد. زیرا از نظر هگل، دین توان جواب‌گویی به شرایط جدید و طرح نقشه‌ی راه برای زندگی جدید نبود. و در این فضا است که انقلاب اسلامی به میان آمده است تا در تاریخ جدید که بشر معنای خود را در نوع دیگری از زندگی دنبال می‌کند؛ که دیگر زندگی قبيله‌ای نیست؛ آموزه‌های دینی را راه‌کار همین زندگی جمعی بداند و در این مورد ما باید به طور جدّی فکر کنیم. زیرا در مقابل‌مان سه نوع زندگی وجود دارد یا زندگی سکولار و شخصی‌کردن دین، چیزی که متفکران غربی بدان رسیدند. یا این نوع زندگی که فعلاً در آن قرار داریم که مسلّم بدترین نوع زندگی است و ۲۰۰ سال است روشنفکران می‌خواهند ما را با غربی‌کردن از این مشکلات برهانند و موفق نمی‌شوند و یا نوعی از زندگی که حضرت امام روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بر آن تأکید دارند که همان انقلاب اسلامی است و در تحقق آن هنوز ما خونِ دل لازم را نخورده‌ایم و به جدّیت ضرورت تحقق آن نرسیده‌ایم. موفق باشید